

حکمت نیاز بشر به دین

آیت الله آقانورالله شاه آبادی

اشاره

آیت الله آقانورالله شاه آبادی، استاذزاده حضرت امام خمینی (ره)، فرزند عارف کامل و فقیه وارسته، حضرت آیت الله میرزا محمدعلی شاه آبادی^۱ ره^۲ است که در سال 1308 شمسی، گام در عرصه هستی نهاد. شأن و جایگاه مرحوم شاه آبادی نزد امام به حدی بود که همواره از ایشان با عنوان «روحی فداه» یاد می کرد و می فرمود: «من در طول عمرم، روحی به لطافت و ظرافت آیت الله شاه آبادی ندیدم. ایشان لطیفه ای ربانی بود و اگر هفتاد سال تدریس می کرد، من در محضرش حاضر می شدم؛ چون هر روز حرف تازه ای داشت.» آقانورالله در چنین محیطی رشد کرد و نخستین آموزه های علمی و مراتب کمال خود را تحت تعلیم و تربیت پدر خویش آغاز نمود و از سایر اساتید بنام نیز بهره های فراوان برد. ایشان در حال حاضر، در تهران سکونت داشته و به تدریس علوم اسلامی و دروس حوزوی، به خصوص حکمت و فلسفه و کتبی؛ چون «اسفار اربعه» صدرالمآلهین شیرازی و «شرح منظومه» حاج ملاهادی سبزواری، اشتغال دارد. برخی آثار قلمی آقانورالله؛ اعم از تألیف، ترجمه و شرح عبارت است از: «سفرنامه هامبورگ»، «شرح رشحات البحار»، توضیح و تقریر «شذرات المعارف» و ترجمه کتاب «مدینه فاضله». در پاسخ به این سؤال که «چرا بشر، نیازمند دین است»، لازم است پیش از آن که به پاسخ آن پرداخته شود، در اطراف خود نظر کنیم و آن چه را که در پهنه آفرینش می یابیم، عمیقاً مورد توجه قرار دهیم. در این صورت خواهیم یافت که همه موجودات عالم هستی؛ اعم از جماد و نبات و جانور و انسان، در حرکت به سوی کمال اند (ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند) و هر کدام به نوبه خویش، طبق نهاده های خود، مثمر ثمری هستند و از آن جا که بشر در میان این موجودات، از ویژگی متمایز برخوردار است و دارای غرائز و نهاده های گوناگون می باشد، برای پرورش هر کدام از آن ها، شیوه خاصی مورد توجه است که چنان چه رعایت نشود، متناسب با آن تحقق نپذیرفته و کارایی لازم را نخواهد داشت. همان طور که اندام های جسمی انسان، هر یک برای کاری است و چنان چه مورد توجه قرار نگیرد، در طول زمان، فاقد کارایی می شود؛ همان گونه ویژگی های معنوی او هم در صورتی که پرورش نیابند، به کمال نخواهد رسید.

بشری که خواهان دانش و جویای عدالت و دوست دار سعادت و نیک بختی است، تا هنگامی که در جهت هر یک از این خواسته های فطری تلاش نکند، به هیچ یک دست نیابد و از آن کمالات بهره مند نگردد؛ از این روست که از زمانی که توانست میان خوب و بد و زشت و زیبا فرق گذارد و آن ها را بشناسد، گرایش او به جانب خوبی ها و زیبایی ها طبیعی خواهد بود. ولی از آن جا که خواهانی او در به دست آوردن زیبایی ها و خوبی ها چندان ساده نیست، گاه شود که خواسته های طبیعی، وی را به انحراف کشاند و از همین نقطه است که احساس می شود انسان برای زندگی سالم، نیازمند قوانین و دستورهای است که رعایت آن ها، وی را از انحراف بازدارد و در صورت کج روی، مؤاخذه شود و از کمال بازماند.

در این راستاست که بشر هر اندازه که دانش او نسبت به آفرینش و جهان هستی، بیشتر گردد و به نظام پایدار آفرینش پی ببرد، خود را در برابر عظمت آفریننده ای می داند و فطرتش، وی را به سوی او هدایت می کند. انسان به همین اندیشه که خدایی دارد و او خود، یکی از آفریده های اوست و او همان خدایی است که نیروی شناخت زیبایی ها و زشتی ها را در نهاد وی نهاده است و سرشت وی را برای رسیدن به نیک بختی آراسته است، طبیعی است که بداند خدای آفریننده او، وی را در میان موجودات عالم هستی، رها نساخته است و برای رسیدن به کمالات او در طی زندگی، دستگیر و راهنمای اوست.

اکنون جای آن دارد که بگوئیم بشری که خود را شناخت و به دارندگی های خود پی برد و به دورنمای خواسته های خود توجه نمود و دانست که خدایی دارد، اولین وظیفه خود می داند که راهی انتخاب کند تا به سرمنزل مقصود برسد. او خود را موظف می داند که از نعمت های خداوند، سپاسگزاری کند و از آن جهت که هر راه و روشی نمی تواند در تأمین اهداف عالی او کارساز باشد، به ناچار بایستی راه و روشی را انتخاب کند که از شایستگی برخوردار باشد تا دچار آفت های ناامیدکننده نگردد. از آن جا که دیدگاه های بشر به علت محدودیت، در تأمین این خواسته ناتوان است و هر راه و روشی که دستاورد فکر بشری است، خالی از عیب نمی باشد، خواه ناخواه این خواسته که خود یکی از کمالات وی به شمار می آید، وی را به جانب دین می کشاند تا در راه سعادت، پشتوانه محکمی در اختیار داشته باشد و مطمئن باشد که از پیروی آن، به خواسته نهایی خود که همان کمال سعادت است، نائل می گردد.

چنان چه پیش از این یادآور شدیم، خدای آفریننده بشر، وی را برای زندگی سالم و رسیدن به کمال مقصود، رها نخواهد ساخت و راه و رسم سالم زندگی را در اختیار وی می گذارد. بر اساس آن چه در این مختصر به نظر رسید، این نتیجه به دست می آید که انسان، آفریده خداست که دارای نهاده های گوناگون است و نسبت به دارندگی های خود آگاه می باشد و برای آن که از آن ها، بهترین بهره گیری را بنماید، نیازمند آئین و روشی است که وی را در تأمین مقتضای این نهاده ها، جهت رسیدن به کمال آن ها که کمال انسان، منوط بدان است، راهنمایی کند.

آن چه در این راستا مورد توجه است، این است که بشری، این نیاز را احساس می کند که فطرتش، دستخوش عوامل نامطلوب و آفت های فکری قرار نگیرد و در حقیقت، روانش از هر آلودگی پاک باشد؛ وجدانش، سالم و دستخوش هوا و هوس شیطانی قرار نگیرد؛ زیرا ارواح هوسناک، حقایق را درک نکنند و هر چیز را با معیار خواسته های شیطانی خود می سنجند. ولی دل های روشن که ظلمات هوس ها، آن ها را پوشانده است، در آینه دل، نشانه های حقیقت را درمی یابند و از همین راه، نیاز خود را در پای بندی به دین احساس می

کنند؛ چرا که فطرت سالم، حقیقت و باطل را به خوبی تشخیص می دهد و حقیقت و دین را انتخاب می کند و در پای بندی بدان، سعادت خود را مشاهده می کند.

از آن جا که دین، آزادی انسان را از قید بندگی به ناپایداری ها، ضمانت می کند، انسان متدین، بنده این و آن نگردد و تنها در برابر عظمت آفریننده جهان، سر تعظیم فرود می آورد و بندگی او را کمال خویش می داند و از آن جا که فطرت، راهنمای بشر به خیر است، در برابر راهنمایان به خدا، تسلیم می گردد و اطاعت از آنان را وظیفه خود می داند و از آن جا که زیربنای دین، خداشناسی و اعمال نیک و اعتقاد به روز پاداش و آخرت است، هر انسانی که واجد این اعتقادات می باشد، باید گفت که به ندای فطرتش، پاسخ داده و به راه کمال و سعادت، گام نهاده است.

در این جا بی مناسبت نیست شمه ای درباره معتقدین به دین که مطابق فطرت، گام نهاده اند و آنان که در پرورش این فطرت، اهتمام نورزیده اند، چند جمله ای را متعرض شویم. شک نیست آنان که دارای اعتقادات دینی هستند، به خدای آفریننده جهان هستی اعتقاد دارند و از آن جا که موجودیت و آفرینش خود و جهان را بیهوده نپندارند و به راهنمایی های دینی توجه دارند، به جهان دیگر و روز رستخیز معتقدند؛ زیرا می دانند این دستورهای جامع که از جانب خدای تعالی به وسیله پیامبرانش به وی رسیده است، تنها برای زندگانی چند روزه دنیا نیست. هرچند که تعلیمات آن، سبب آرامش و کمال است؛ اما جز سلامت در زندگی، دادگاهی عالی در پیش خواهد بود که در آن جا میان نیکان و جنایتکاران، داوری می شود و در حقیقت، نتیجه تعلیمات و دستورهای الهی در آن جا بررسی می شود.

بنابراین آنان که از چنین اعتقاداتی بی بهره اند، اکثر ناملایمات و فساد در جامعه انسانی، به آن ها منتسب می گردد؛ زیرا آن کس که خدا را نمی پرستد و به رستاخیزی معتقد نیست و تنها زندگانی مادی را باور دارد، برای آن که خواسته های نفسانی خود را به ثمر رساند، از هیچ عملی که وی را بدان دسترسی دهد، نمی گذرد. چه بسا که حقوق انسان ها را رعایت نکند و تجاوز به حریم دیگران را برای رسیدن به خواسته خود، مجاز داند و آن چه را که در این راستا، موجب دست یابی است، هرچند غیرانسانی باشد، جایز بشمارد. همین طور مشاهده می شود ستم گری و چپاول و غارت در جهان، ثمره دست این گونه افراد می باشد.

در برابر این گروه، مؤمنان به ادیان الهی هستند که شیوه زندگی آنان در تأمین خواسته ها بر اساس فرمان خدا به پرهیز از تجاوز و تعدی و جنایت و خودخواهی های منجر به فساد در جامعه می باشد؛ زیرا آنان در هر عملی، رضایت خدا و وجدان بیدار را رعایت کنند و گام های خود را در مسیر حیات، همواره به سلامت و خیرخواهی و کمک و سازندگی جهان، منتهی گردانند. مقایسه میان این دو گروه، از نظر هر انسان صاحب نظری روشن است و از همین روست که بشر را نیازمند به دین می دانیم؛ زیرا سلامت جهان هستی در گرو آن است که از فطرت، نشأت می گیرد.